

## ﴿ ... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا ﴾ ۳۹

انسان چیزی جز آنچه را تلاش کرده است، ندارد.

لا تَقْنَطُوا

نا امید نشوید

«مَنْ <sup>فعل شرط</sup> طَلَبَ شَيْئًا <sup>جواب شرط</sup> وَ جَدَّ وَجَدَ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرکس چیزی را بخواهد و بکوشد، می‌یابد. (هرکس چیزی را خواست و کوشید، یافت).

لا مُشْكِلَةَ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ. هیچ مشکلی نیست که قادر به شکست شخصی باشد که به خدا توکل می‌کند و به خودش و توانمندی‌هایش تکیه می‌کند.

اسم تفضیل/مضاف الیه

كثِيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إِعْجَابَ الْأَخْرَيْنَ؛ بسیاری از افراد موفق موجب شگفتی دیگران شده‌اند؛

مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مُعَوِّقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا يُوَاجِهُونَ مَشَاكِلَ كَثِيرَةً فِي حَيَاتِهِمْ، وَ مِنْ هَؤُلَاءِ: با وجود اینکه معلول یا فقیر بوده‌اند، یا در زندگی‌شان با مشکلات بسیار روبه‌رو می‌شدند، از آن جمله:

عدد ترتیبی/صفت

اسم تفضیل/خبر

الْأُسْتَاذُ مَهْدِيُّ آذْرِيذِي وَ هُوَ أَشْهُرُ كَاتِبِ لِقَاصِصِ الْأَطْفَالِ، فِي السَّنَةِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا، ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ.

استاد مهدی آذریزدی نامدارترین نویسنده داستان‌های کودکان، در سن بیست سالگی کارگری ساده بود، سپس کتابفروش شد، در حالی که در [طول] زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود.

مفعول اول مفعول دوم

جمعه أشهر - شهر / معدود

هَيْلِنُ كِيلِرُ عِنْدَمَا بَلَغَتْ مِنَ الْعُمُرِ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، أُصِيبَتْ بِحُمَى صَبَّرَتْهَا طِفْلَةً عَمِيَاءَ صَمَاءَ بَكْمَاءَ؛ هِلِنُ كِلِرُ هِنْكَامِيكِهْ بَهْ نُوَزْدَهْ مَاهِگِي رَسِيدِ، دِچَار تَبِي شَد كِهْ اَو رَا كُوْدِكِي نَابِينَا، نَاشِنَا وَ لَالِ گِرْدَانِيدِ.

فَارَسَلَهَا وَالِدَاهَا إِلَى مُؤَسَّسَةِ اجْتِمَاعِيَّةٍ لِلْمُعَوِّقِينَ.

پدر و مادرش او را به مؤسسه اجتماعی معلولان فرستادند.

إِسْتِطَاعَتْ مُعَلِّمَةٌ «هَيْلِنُ» أَنْ تُعَلِّمَهَا حُرُوفَ الْهَجَاءِ وَ التَّكَلَّمَ عَنْ طَرِيقِ اللَّمْسِ وَ الشَّمِّ؛ معلّم هلن توانست که از راه لمس و بویایی، حروف الفبا و سخن گفتن را به او یاد دهد.

وَ لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ، وَ حَصَلَتْ عَلَى عَدَدٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ الْجَامِعِيَّةِ. وَ وَقْتِي كِهْ بَهْ بِيَسْتِ سَالِگِي رَسِيدِ، دِر جِهَانِ سِرْشَنَاسِ شَد، وَ تَعْدَادِي مِدَارِكِ دَانِشْگَاهِي بَهْ دَسْتِ آوَرْدِ.

وَ آخِيرًا اسْتِطَاعَتْ أَنْ تُسَافِرَ إِلَى الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ. وَ أَلْفَتْ عِدَّةَ مُحَاضِرَاتٍ وَ أَصْبَحَتْ أُعْجُوبَةً عَصْرِهَا. وَ سَرَانْجَامِ تَوَانَسْتِ كِهْ بَهْ كِشُورَهَايِ گُونَاگُونِ سَفَرِ كِنْدِ، وَ چِنْدِ سَخْرَانِي اِيرَادِ كَرْدِ وَ مَابَهْ شِگْفَتِي رُوزگَارَشِ شَد.

أَلْفَتْ «هَيْلِنُ» ثَمَانِيَةَ عَشَرَ كِتَابًا تُرْجِمَتْ إِلَى خَمْسِينَ لُغَةً.

هلن هجده کتاب تألیف کرد که به پنجاه زبان ترجمه شدند.

مَهْتَابٌ نَبَوِيٌّ بِنْتُ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رَعْمٌ هَذَا فَهِيَ تَكْتَبُ وَتَرَسُمُ وَ تَسْبِخُ، وَ حَصَلَتْ عَلَى الْحِزَامِ الْأَسْوَدِ فِي التَّكْوَانِدُو وَأَلْفَتْ كِتَابًا.

مهتاب نبوی دختری بدون دست است، و با وجود این، می‌نویسد، نقاشی می‌کشد و شنا می‌کند، و کمر بند مشکی در تکواندو گرفت و کتابی را تألیف کرد.

کریستی براون وُلِدَ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَابًا بِالشَّلَلِ الدَّمَاغِي، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى السَّيْرِ وَ الْكَلَامِ. فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ. کریستی براون در خانواده‌های فقیر به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، قادر به حرکت و سخن گفتن نبود. بنابراین، مادرش او را کمک کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَاشِيرٍ بِقَدَمِهِ الْيُسْرَى وَهِيَ الْعَضُو الْوَحِيدُ الْمُتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئًا.

در روزی از روزها کریستی با پای چپش که تنها اندام متحرک از بین دست و پایش بود تکه گچی را برداشت و چیزی را نقاشی کرد.

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاتُهُ الْجَدِيدَةَ. اجْتَهَدَ كَرِيسْتِي كَثِيرًا، وَ أَصْبَحَ رَسَامًا وَ شَاعِرًا وَ أَلَفَ كِتَابًا بِاسْمِ «قَدَمِي الْيُسْرَى»، وَ از همین‌جا زندگی نوینش آغاز شد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقاش و شاعر شد و کتابی به نام «پای چپم» تألیف کرد.

فَأَصْبَحَ الْكِتَابُ فِي مَا بَعْدَ فَلَمَّا حَصَلَ عَلَى جَائِزَةِ أَوْسْكَار.

این کتاب بعدها فیلمی شد که جایزه اسکار را به دست آورد. (موفق به دریافت جایزه اسکار شد.)

### برگرد المصجم

<p>أَخِيرًا: سرانجام أَصِيبَتْ: دچار شد ← (أَصَابَ، يُصِيبُ) أَطْرَافٍ: دست و پا و سر أَعْجُوبَةٌ: شگفت‌انگیز «جمع» أَعَاجِيبٌ أَلْقَى: انداخت (مضارع: يُلْقِي) أَلْقَى مُحَاضِرَةً: سخنرانی کرد بَكَمَاءٍ: لال (مؤنث) «مذکر: أَبْكَم / جمع: بَكْم» حُرُوفُ الْهَجَاءِ: حروف الفبا</p>	<p>حِزَامٍ: کمر بند «جمع: أَحْزِمَةٌ» حُمَى: تب رَسَامٍ: نقاش رَعْمٌ: با وجود سَعَى: تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) = جَدَّ، اجْتَهَدَ، حَاوَلَ شَلَلٌ دِمَاغِي: فلج مغزی شَهَادَةٌ: مدرک صَمَاءٍ: کر (مؤنث) «مذکر: أَصَمُّ / جمع: صُمُّ» طَبَاشِيرٍ: گچ نوشتار</p>	<p>عَمِيَاءٍ: کور (مؤنث) «مذکر: أَعْمَى / جمع: عُمَى» مُصَابٌ بِ: دچار مَعَ أَنْ: با اینکه مُعَوَّقٌ: معلول، جانباز وَاجَهُ: روبه رو شد (مضارع: يُوَاجَهُ) هَزِيمَةٌ: شکست دادن، شکست يُسْرَى: چپ = يَسَارٌ ≠ يَمِين</p>
--	--	--

### 📖 حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- كَمْ سَنَةً كَانَ عُمَرُ آذَرِيذِي عِنْدَمَا كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا؟ - فِي السَّنَةِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا. آذر یزدی وقتی کارگر ساده‌ای بود، چند ساله بود؟ - در ۲۰ سالگی، کارگر ساده‌ای بود.
- ۲- أَيْ مُشْكَلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ؟ - لَا مُشْكَلَةَ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ. کدام مشکل قادر به شکست توکل کننده به خداوند است؟ - هیچ مشکلی قادر به شکست توکل کننده به خداوند، نیست.
- ۳- مَتَى أَصْبَحَتْ هِيلِنُ كِيلِرٌ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ؟ - لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ. هلن کلر چه وقت در جهان معروف شد؟ - وقتی به سن بیست سالگی رسید، در جهان معروف شد.
- ۴- كَمْ كِتَابًا أَلَفَتْ «هِيلِنُ كِيلِرُ»؟ - أَلَفَتْ «هِيلِنُ كِيلِرُ» ثَمَانِيَةَ عَشَرَ كِتَابًا. هلن کلر چند کتاب نگاشت؟ - کلر ۱۸ کتاب نگاشت.
- ۵- مَا اسْمُ كِتَابِ كَرِيسْتِي بَرَاونَ؟ - قَدَمِي الْيُسْرَى. نام کتاب کریستی براون چیست؟ - پای چپم

### 📖 اِعْلَمُوا برگرد

#### مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.  
 ★ کان چند معنا دارد:

- ۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.
- ۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴. بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كَانُوا يَسْمَعُونَ: می‌شنیدند.
- ۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».
- ۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال: كَانِ لِي خَاتَمٌ فِضَّةً. انگشتر نقره داشتم. كَانِ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشْبِيٌّ. تختی چوبی داشتم. مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می‌باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:  
 کان ی‌کون کُن

❖ صارَ و أَصْبَحَ به معنای «شد» هستند. مضارع صارَ «یصیر» و مضارع أَصْبَحَ «یُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾ الْحَجَّ: ۶۳

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

نَظَّفَ الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

❖ لَيْسَ یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۶۷

با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتر است.

وقتی این افعال بر سر جمله اسمیه (که از مبتدا و خبر ظاهر تشکیل می‌شود) می‌آیند، خبر را منصوب می‌کنند؛ مثال:

الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ. صارَ الْبُسْتَانُ جَمِيلًا .

الْبُسْتَانُ: مبتدا و مرفوع / جَمِيلٌ: خبر و مرفوع

صارَ: فعل ناقص / الْبُسْتَانُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / جَمِيلًا: خبر فعل ناقص و منصوب

امری ثابت و همیشگی = است

❖ **که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ اسْمِ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرِهَا.**

۱- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْوَةً حَسَنَةً لِلْعَالَمِينَ.

فرستاده خدا الگویی نیکو برای جهانیان است.

كانَ: فعل ناقص / رسولٌ: اسم فعل ناقص و مرفوع / أَسْوَةً: خبر فعل ناقص و منصوب

۲- صارَ كُلُّ مَكَانٍ مَمْلُوءًا بِالْأَزْهَارِ الْجَمِيلَةِ.

همه جا پر از شکوفه‌های زیبا شد.

صارَ: فعل ناقص / كُلُّ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مَمْلُوءًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۳- أَصْبَحَ الشَّاتِمُ نَادِمًا مِنْ عَمَلِهِ الْقَبِيحِ.

دشنام دهنده از کار زشتش پشیمان شد.

أَصْبَحَ: فعل ناقص / الشَّاتِمُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / نَادِمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۴- لَيْسَ الْكَاذِبُ مُحْتَرَمًا عِنْدَ النَّاسِ.

دروغگو نزد مردم مورد احترام نیست.

لَيْسَ: فعل ناقص / الْكَاذِبُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مُحْتَرَمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۵- أَلَيْسَ الصَّبْرُ مِفْتَاحَ الْفَرَجِ؟

آیا صبر کلید گشایش نیست؟

لَيْسَ: فعل ناقص / الصَّبْرُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مِفْتَاحَ: خبر فعل ناقص و منصوب

شکل ماضی مضارع و امر دارد:  
صار يصير صر  
أصبح يُصبح من باب إفعال

لیس: مضارع و امر ندارد.  
فعل ماضی است با مفهوم مضارع

<sup>۸۲</sup> الْمُخْضَرَةُ: سرسبز

<sup>۸۳</sup> نَظَّفَ: تمیز کرد

<sup>۸۴</sup> «اسم افعال ناقصه» فقط در حالت ظاهر تدریس شده و «خبر مقدّم» تدریس نشده است.

## که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

فعل کمکی (معین) ومعاذل ماضی استمراری

۱- ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵

و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.

امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْاِسْرَاء: ۳۴

و به پیمان [ خود ] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِالْاِسْتِثْنَاءِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبانهای خویش می رانند.

امری ثابت و همیشگی = لقد کان: بوده است.

لام مفتوح برای تأکید است.

۴- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ اِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾ يُوْسُف: ۷

قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵- ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به

لطف او برادران هم شدید.

## که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيِّرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- الطَّبَاشِيرُ مَادَّةٌ بِيضَاءٌ أَوْ مَلُونَةٌ يَكْتَبُ بِهَا عَلَى السَّبُورَةِ وَ مِثْلِهَا: صحیح ✓  
گچ، ماده سفید یا رنگی است که با آن روی تخته سیاه و مانند آن نوشته می‌شود.

۲- الْأَبْكَمُ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَ مُؤَنَّثُهُ «بِكْمَاءٌ»: صحیح ✓  
لال کسی است که نمی‌تواند سخن بگوید و مؤنث آن بکماء است.

۳- الْأَصَمُّ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرَى، وَ مُؤَنَّثُهُ «صَمَاءٌ»: خطأ ✗  
کر کسی است که نمی‌تواند ببیند و مؤنث آن صماء است.

۴- اِزْتِفَاعُ حَرَارَةِ الْجِسْمِ مِنْ عِلَاقِمِ الْمَرَضِ: صحیح ✓  
بالا رفتن حرارت بدن از نشانه‌های بیماری است.

۵- شَمُّ الْقِطِّ أَقْوَى مِنْ شَمِّ الْكَلْبِ: خطأ ✗  
حس بویایی گربه قوی‌تر از حس بویایی سگ است.

جهت دریافت درسنامه، کاربرد و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 @arabi\_eyvazi

<sup>۸۵</sup> أَوْفُوا: وفا کنید

<sup>۸۶</sup> آيات: نشانه‌ها

<sup>۸۷</sup> أَلْفٌ: همدلی کرد، به هم پیوست

## التمرین الثانی: تَرْجِمَ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

<p>۷- يَكْتُبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدَارِ. ضرب المثلی روی دیوار نوشته می شود. <sup>فاعل</sup></p> <p>۸- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ. روی تخته نوشته شده است.</p> <p>۹- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ. با خطی واضح بنویس.</p> <p>۱۰- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.</p> <p>۱۱- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله ای نخواهم نوشت.</p>	<p>۱- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَتِي. جواب هایم را می نوشتم. <sup>فعل نفي</sup> <sup>فعل نهي مخاطب</sup></p> <p>۲- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحُ. هرکس بنویسد، موفق می شود.</p> <p>۳- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روی درخت ننویس.</p> <p>۴- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. نامه هایی می نوشتند.</p> <p>۵- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا. در آن چیزی ننوشت.</p> <p>۶- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ. کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.</p>
--	---

## التمرین الثالث: تَرْجِمَ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مَنْ رُوحَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۸۷</sup> (الْجَارَ وَالْمَجْرُورَ) و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافر (گروه کافران هم گفته اند) کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (تنها مردم کافر از رحمت خدا نا امید می شود.)  
الْجَارَ وَالْمَجْرُورَ : مِنْ رُوحِ

۲- لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ، وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِذَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَكَانَ الْحَلِيمُ غَالِبًا عَلَى كُلِّ أَمْرِهِ. (اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ وَ خَبَرُهُ)  
الْأَمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بردبار کسی نیست که ناتوان شود پس هجوم آورد، و هرگاه توانمند شود انتقام گیرد؛ بردبار فقط کسی است که هرگاه توانمند شود درگذرد، و بردباری بر هر کارش غالب باشد.

الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبَرُهُ: مَنْ  
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبَرُهُ: غَالِبًا

۳- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ التَّفْضِيلِ)  
هر کس بخواهد توانمندترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکل کند.  
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَقْوَى

۴- أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)  
بزرگترین بلا، قطع امید کردن است.

الْمُبْتَدَأُ: أَعْظَمُ وَ الْخَبَرُ: انْقِطَاعُ

۵- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نَوْعُ الْفِعْلِ وَ صِيغَتُهُ)  
هر کس به خدا توکل کند، سختی ها برایش خوار می شود.

الْفِعْلُ: تَوَكَّلَ نَوْعُ الْفِعْلِ: فِعْلٌ مَاضِي وَ صِيغَتُهُ: مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ  
الْفِعْلُ: ذَلَّتْ نَوْعُ الْفِعْلِ: فِعْلٌ مَاضِي وَ صِيغَتُهُ: مَفْرَدٌ مَوْثٌ غَائِبٌ

## الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱- أُريدُ أَنْ أَكْتُبَ تَرْجَمَةَ النَّصِّ مُسْتَعِينًا بِالْمُعْجَمِ.  
می‌خواهم که ترجمه متن را با کمک فرهنگ لغت بنویسم.

۲- نَصَحَ الْأُسْتَاذُ طُلَّابَهُ لِيَكْتُبُوا بِحَطِّ وَاضِحٍ.  
استاد دانشجویانش را سفارش کرد تا با خطی آشکار بنویسند.

۳- لَنْ أَكْتُبَ شَيْئًا عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.  
روی آثار تاریخی چیزی نخواهم نوشت.

۴- سَأَكْتُبُ ذِكْرِيَّاتِ السَّفَرَةِ الْعِلْمِيَّةِ.  
خاطرات گردش علمی را خواهم نوشت.

۵- كَانَ زُمْلايِي يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.  
همکلاسی‌هایم نامه‌هایی می‌نوشتند.

## الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرَهَا.

۱- أَلَا، لَيْسَ الظُّلْمُ باقِيًا. آگاه باشید، ظلم و ستم ماندگار نیست.  
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الظُّلْمُ وَ خَبَرُهُ: باقياً

۲- يُصْبِحُ الْجَوُّ حَارًّا عَدًّا. فردا هوا گرم می‌شود.  
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: يُصْبِحُ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجَوُّ وَ خَبَرُهُ: حَارًّا

۳- كَانَ الْجُنُودُ واقِفِينَ لِلْجِرَاسَةِ. سربازان برای نگهبانی ایستاده بودند.  
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجُنُودُ وَ خَبَرُهُ: واقِفِينَ

۴- صارَ الطَّالِبُ عالِمًا بَعْدَ تَخْرُجِهِ مِنَ الْجَامِعَةِ. دانشجو بعد از دانش‌آموختگی‌اش از دانشگاه، دانا شد.  
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: صارَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الطَّالِبُ وَ خَبَرُهُ: عالِمًا

## الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هُود: ٤٧  
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.   
الْإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

است

فعل امر

۲- ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.  
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ، شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

بودم

بدان + ه

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التَّبَأ: 40

روزی که...

(الف) ... آدمی آنچه [با] دستانش پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: کاش من خاک بودم. 

(ب) ... مرد آنچه را [با] دستش تقدیم کرده است می نگرد و کافر می گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

کان + مضارع منفی

ماضی استمراری منفی

ماضی منفی

بودم

۴- ﴿كُنْتُ سَاكِنًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ.

(الف) ساکت شدم و کلمه ای نمی گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی دانستم. 

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضِعِ

معادل ماضی استمراری

شدند

۵- ﴿كَانَ الشَّبَابُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.

(الف) جوانان در کنار ساحل با توپ بازی می کردند و پس از بازی با نشاط شدند. 

(ب) مردان در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَزْرِ: الْكُرَّةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْمُنَاسِبَةَ لِلتَّوْضِيحِ.

کمر بند ایمنی دروازه گردو

۱- يَسْتَعْمِلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السِّيَّارَاتِ لِسَلَامَتِهِمْ. (حِزَامُ الْأَمَانِ / الْمَرْمَى / الْجُوز)

مسافران هواپیماها و خودروها برای سلامتی خود از آن استفاده می کنند (آن را به کار می برند).

نقاشی نقاش نقاشی ها

۲- مَنْ يَرْسُمُ بِالْقَلَمِ أَشْكَالًا، أَوْ صُورًا، أَوْ خُطُوطًا. (الرَّسْمُ / الرَّسَامُ / الرَّسُومُ)

کسی که با قلم شکل ها، یا تصاویر، یا خطوط را می کشند.

جنگ جشن تب

۳- حَالَةٌ مَرَضِيَّةٌ تَرْتَفِعُ فِيهَا حَرَارَةُ الْجِسْمِ. (الْحَرْبُ / الْحَقْلَةُ / الْحُمَى)

یک وضعیت بیمارگونه ای که در آن حرارت بدن بالا می رود.

کارگر کارگاه مزدور

۴- مَنْ يَشْتَغَلُ فِي مِهْنَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ. (الْعَامِلُ / الْمَعْمَلُ / الْعَمِيلُ)

کسی که در یک حرفه یا صنعت کار می کند.

شگفت انگیزها دست و پاها و سر تنه

۵- الْيَدَانِ وَ الْقَدَمَانِ وَ الرَّأْسِ. (الْأَعْجِيبُ / الْأَطْرَافُ / الْجِدْعُ)

دست ها و پاها و سر.

۸۹ رُكَّابُ: سواران «مفرد: رَاكِبٌ»



## 📖 البَحْثُ الْعِلْمِيُّ 📖 برگرد

📖 اَكْتُبْ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثَ أَوْ آيَاتًا أَوْ أمثالًا أَوْ حِكْمًا حَوْلَ أَهْمِيَّةِ الرَّجَاءِ فِي الْحَيَاةِ.



مَهْتَابُ بِنْتٌ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، رُغِمَ ذَلِكَ مَا بَيَّسَتْ وَ حَاوَلَتْ أَنْ تَكُونَ مُوقِفَةً فِي حَيَاتِهَا وَ تَتَغَلَّبَ عَلَى مُشْكَلَتِهَا وَ تَقْضِي أَوْقَاتَهَا فِي الْكِتَابَةِ وَ السَّبَاحَةِ وَ الرِّيَاضَةِ.

فَأَلْفَتْ كِتَابِينَ فِي السَّابِعَةِ عَشَرَ مِنْ عُمْرِهَا.

تَخَرَّجَتْ مَهْتَابُ مِنْ جَامِعَةِ شِيرَازِ فِي فَرْعِ عِلْمِ الْأَحْيَاءِ. إِنَّهَا حَصَلَتْ عَلَى الْأَوْسَمَةِ الْمُتَعَدِّدَةِ فِي السَّبَاحَةِ. وَ مِنْ أَكْبَرِ الْأَوْسَمَةِ الَّتِي حَصَلَتْ عَلَيْهَا وَسَامٌ فِي مُبَارَاةِ بَارَا التَّايُكْوَانْدُو الْعَالَمِيَّةِ فِي تُرْكِيَا سَنَةِ الْفَيْنِ وَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ الْمِيلَادِيَّةِ. تَعْتَقِدُ مَهْتَابُ بِأَنَّهَا لَيْسَتْ مُعَوَّقَةٌ، وَ تَقُولُ:

«إِنِّي مُخْتَلِفَةٌ عَنِ الْآخَرِينَ»

وَ هَذَا هُوَ الرَّمْزُ الرَّئِيسِيُّ الَّذِي سَاعَدَهَا فِي نَجَاحَاتِهَا.

### ◆ آیه ◆

﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ٨٧  
و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا تنها گروه کافر از رحمت خدا نا امید می شوند.

### ◆ حدیث ◆

الإمام الصادق عليه السلام :

لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْمٍ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ : نَرْجُو، فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ ؟ - : هُوَلاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأُمَانِيِّ كَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ.  
امام صادق عليه السلام :

هنگامی که به ایشان عرض شد : عده‌ای هستند که گناه می‌کنند و می‌گویند ما [به رحمت خدا] امیدواریم و پیوسته در همین حال‌اند تا مرگشان در رسد - فرمود : اینها مردمانی هستند که در آرزوها و خیالات خود غرقند . دروغ می‌گویند . آنها امیدوار نیستند ؛ زیرا هرکه به چیزی امید داشته باشد در طلب آن می‌کوشد و هرکه از چیزی بترسد از آن می‌گریزد . الکافی : ٦٨٤ هـ

### ◆ شعر ◆

زندگی را نفسی ارزش غم خوردن نیست

و دلم بس تنگ است

باز هم می‌خندم

آنقدر می‌خندم که غم از روی رود...

زندگی باید کرد

گاه با یک گل سرخ

گاه با یک دل تنگ

گاه باید روید در پس این باران  
 گاه باید خندید بر غمی بی پایان...  
 (سهراب سپهری)

~~~~~  
 الهي ... مالي سواك  
 يا من يري ما في الضمير ويسمع  
 أنت المَعْدُ لكل ما يتوقَّع  
 يا من يُرَجِّي للشدائد كلها  
 يا من إليه المشتكي والمفزع  
 يا من خزائن رزقه في قول كُنْ  
 آمِنُ فَإِنَّ الخَيْرَ عندك أجمع  
 ما لي سوى قرعي لبابك حيلة  
 فَلَنْ رُدَّتْ فَأَيَّ بابٍ أقرعُ  
 (أبو القاسم السهيلي)

~~~~~ ♦ ضرب المثل ♦ ~~~~~

عسی البارقہ لا تخلف.

امید است که ابرهای باران‌زا ببارند و خلف وعده نکنند.

~~~~~  
 به هنگام سختی مشو نا امید  
 که ابر سیه بارد آب سفید نظامی  
 در نومیدی بسی امید است  
 پایان شب سیه سپید است نظامی

~~~~~  
 از این ستون به آن ستون فرج است.

~~~~~ ♦ حکمت ♦ ~~~~~

جوزيف أديسون:

إذا أردت أن تنجح في حياتك فاجعل المثابرة صديقك الحميم والتجربة مستشارك الحكيم والحذر أخاك الأكبر والرجاء عبقرتك الحارسة.  
 اگر می خواهی که در زندگی ات موفق شوی پس صبر و پایداری را، دوست صمیمی خود؛ و تجربه را مشاور دانائی ات؛ و هوشیاری (احتیاط) را برادر بزرگ تر خود؛ و امیدواری را عقل و نبوغ حافظ خود، قرار بده.

هدیه کنید

قرائت فاتحه برای پدران آسمانی  
 بالاخص پدر عزیزم، مهدی خوشخو